

# امام علی (ع) دومین مفسر آگاه

## به همه معانی قرآن

۲۵

علی اکبر بابایی\*

### چکیده

معارف و احکام قرآن در سه سطح و مرتبه قابل فهم و تبیین است و فهم مرتبه کامل آن بدون تبیین نبی اکرم (ص) ممکن نیست و تنها کسانی توان تفسیر همه معارف قرآن را دارند که همه تبیین‌های آن حضرت را دریافت کرده باشند. روایات عامه و خاصه نشان می‌دهد که امام علی (ع) همه تنزیل و تأویل و معانی و معارف قرآن را از رسول خدا (ص) دریافت کرده است. بدین جهت، امام علی (ع) دومین مفسر آگاه به همه معانی قرآن بوده است. در این مقاله با توجه به آیات قرآن و روایاتی از عامه و خاصه، علم آن حضرت به همه معانی و معارف و احکام قرآن روشن خواهد شد. آن‌گاه با استناد به روایات، تفسیر آن حضرت از معارف و احکام قرآن و ویژگی‌های مصحف آن حضرت و دیگر آثار تفسیری وی، همراه با نگاهی به اظهارات صاحب نظران، مورد بحث قرار گرفته است.

\* عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه

معارف، علوم و احکامی که قرآن بر آن دلالت یا اشارت دارد، از جهت ظهور و خفای دلالت آیات و سهولت و صعوبت فهم آن از الفاظ و عبارات قرآن، سطوح و مراتب مختلفی دارند. فهم مرتبه‌ای از آن برای عموم آسان می‌باشد و آیه «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»<sup>۱</sup> و نظایرش<sup>۲</sup> گویای این مدعاست. از آیات تحدی<sup>۳</sup> نیز استفاده می‌شود که مرتبه‌ای از معانی و مطالب قرآن حتی برای کافران و مشرکان هم قابل فهم است، زیرا پی بردن به اعجاز قرآن و ناتوانی از آوردن سوره‌ای مانند آن بدون فهم مرتبه‌ای از معانی آن امکان ندارد.

مرتبه‌ای نازل‌تر از فهم کامل قرآن را کسانی که مقدمات لازم و علوم پیش‌نیاز تفسیر را تحصیل کرده باشند، می‌توانند تفسیر و تبیین کنند، تفاسیری که تاکنون برای قرآن کریم نوشته و بخشی از معانی و مطالب قرآن کریم را تبیین و تفسیر کرده‌اند، این ادعا را ثابت می‌کند، ولی باید توجه داشت که قرآن کریم کلام پروردگار متعال است و ظاهر و باطن دارد و معانی و معارف و احکام آن، منحصر به آنچه از ظاهر آیات فهمیده می‌شود، نیست و معارف عمیقی در آن نهفته است که فهمشان نیازمند تبیین نبی اکرم (ص) است و بدون تبیین آن حضرت نمی‌توان به آنها دست یافت.

از این رو، یکی از شئون پیامبر اکرم (ص) تعلیم و تبیین معارف قرآن کریم بوده است. آیات «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>۴</sup> و «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>۵</sup> بر این مطلب، دلالت آشکار دارد. پس از آن حضرت نیز، تنها کسانی که همه تبیینهای آن حضرت را فراگرفته باشند، به همه معانی قرآن آگاه هستند و توان تفسیر همه معارف آن را دارند.

تردیدی نیست که پیامبر اکرم (ص) به همه معانی و مقاصد آیات کریمه قرآن آگاه بوده و معانی و معارف و احکامی را که فهمشان بر تبیین آن حضرت توقف داشته، تبیین فرموده است، زیرا در غیر این صورت لازم می‌آمد که بخش عمده‌ای از معانی و معارف و احکام قرآن برای همیشه مجهول بماند و این با حکمت خدای متعال سازگار نیست. در نهج‌البلاغه نیز آمده است که آن حضرت «کتاب پروردگارتان را در بین شما به جای گذاشت، در حالی که حلال و حرام، واجبات و مستحبات، ناسخ و منسوخ، رخصتها و عزیمتها، خاص و عام، عبرتها و مثلهای، مرسل و محدود و محکم و متشابه آن را بیان فرموده و مجملهای آن را تفسیر نموده و مشکلات آن را تبیین کرده بود»<sup>۶</sup>.

بدیهی است در عصر پیامبر اکرم(ص) نیز، افراد از نظر استعداد فراگیری علم، علاقه و اهتمام به آن، فرصت و فراغت و امکانات لازم برای یادگیری آن متفاوت بوده‌اند و بدیهی است که همه صحابه نتوانند یکسان همه معانی و معارف قرآن را که توسط پیامبر اکرم(ص) بیان می‌شده است فراگیرند، ولی:

اولاً برای اینکه با رحلت رسول خدا(ص) بخش عمده‌ای از معانی و معارف قرآن از بین نرود، حکمت خدا اقتضا می‌کند در بین امت فردی باشد که توان و امکان تلقی و فهم همه معارفی را که رسول خدا بیان کرده است داشته و همه معانی و معارف قرآن را از آن حضرت فراگرفته باشد. از این رو، قطعی است که چنین فردی در بین صحابه وجود داشته است.

ثانیاً روایات بسیاری دلالت دارد که چنین شخصی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) بوده است. ایشان از کودکی در دامان پیامبر نشو و نما یافته و استعداد و توان فوق‌العاده و علاقه وافر به فراگیری علوم و معارف و حیانی داشته است. نبی اکرم(ص) نیز در تعلیم همه معارف قرآن به ایشان اهتمام شدید داشته است. از این رو، علی(ع) همه معانی و معارف قرآن و تنزیل و تأویل آن را از رسول خدا(ص) فراگرفته و مانند خود آن حضرت به همه معانی و معارف قرآن آگاه بوده و توان تفسیر و تبیین همه معانی و معارف قرآن را داشته و دومین مفسر مصون از خطا و آگاه به همه معانی و معارف و احکام قرآن بوده است. این مقاله عهده‌دار اثبات این حقیقت است و بحث و تحقیق در مورد آن را با عناوین ذیل پی می‌گیرد:

الف: امام علی(ع) و تلقی همه معارف قرآن از رسول خدا(ص)؛

ب: آگاهی امام علی(ع) از همه معانی و معارف و احکام قرآن؛

ج: امام علی(ع) و تفسیر همه قرآن؛

د: آثار تفسیری امام علی(ع).

### الف) امام علی(ع) و تلقی همه معارف قرآن از رسول خدا(ص)

روایات بسیاری در کتب شیعه و سنی دلالت دارد که رسول خدا(ص) همه معانی و معارف قرآن را به حضرت علی(ع) تعلیم داده است و آن حضرت نیز بدون کمترین خطا و اشتباه همه آن معانی و معارف را تلقی نموده و حتی یک حرف از آن را فراموش نکرده است. چون در این مقاله مجال ذکر همه آنها نیست، به ذکر برخی از آنها اکتفا می‌کنیم. در نهج البلاغه آمده است:

جایگاه مرا نزد رسول خدا(ص) به سبب خویشاوندی نزدیک و منزلت مخصوص می‌دانید. مرا در حالی که کودک بودم در دامانش می‌نهاد، به سینه‌اش می‌فشرده، در بسترش کنار خود می‌خواباند و تنش را به تن من می‌سود و بوی خوشش را به من می‌بویند. غذا را می‌جوید و آن را در دهان من می‌نهاد. هیچ دروغی در گفتار و خطایی در کردار از من نیافت.... من آن سان که بچۀ شتر دنبال مادرش می‌رود، در پی او بودم. در هر روز از اخلاق خود پرچمی را برای من بر می‌افراشت (نکتۀ تازه‌ای را برای من آشکار می‌کرد) و مرا به پیروی از آن وا می‌داشت. هر سال در حیراء (کوهی در مکه) مجاور می‌شد و من او را می‌دیدم و غیر من او را نمی‌دید. در آن روز غیر از رسول خدا(ص) و خدیجه(س) و من که سومی آن دو بودم هیچ خانه‌ای در اسلام به وجود نیامده بود. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم. هنگامی که وحی بر او نازل شد ناله‌ی شیطان را شنیدم و گفتم: ای رسول خدا!! این ناله، چیست؟ فرمود این شیطان است که از عبادت خویش مأیوس گردیده است. به راستی تو آن چه را که می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را که می‌بینم، می‌بینی جز اینکه تو پیامبر نیستی و تو وزیری و به راه خیر می‌روی....<sup>۷</sup>

از این روایت شدت مصاحبت و ملازمت علی(ع) با رسول خدا(ص) و موقعیت ویژه‌ی وی برای تلقی معارف و حیانی از آن حضرت به خوبی نمایان است. این بخش از خطبۀ نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که تا چه اندازه رسول گرامی اسلام(ص) به آن حضرت علاقه‌مند بوده و در پرورش وی سعی وافر داشته و نیز اینکه آن حضرت تا چه اندازه از استعداد تلقی معارف و حیانی برخوردار بوده است.

علاوه بر آن، این روایت نیز نشان‌دهنده آن است که زمینه تلقی همه معانی قرآن از رسول خدا(ص) برای آن حضرت کاملاً فراهم بوده است.

کلینی در کافی در پایان روایتی طولانی از امیرالمؤمنین(ع) در این خصوص چنین روایت کرده است:

من پیوسته هر روز یک‌بار و هر شب یک‌بار خدمت رسول خدا(ص) وارد می‌شدم. پس در هر بار با من خلوت می‌کرد و هر جا می‌رفت، من هم با او می‌رفتم. اصحاب رسول خدا(ص) می‌دانند که با هیچ کس جز من این کار را انجام نمی‌داد. بسا بود رسول خدا(ص) در خانه من به نزد من می‌آمد و

این همنشینی بیشتر در خانه من واقع می‌شد. هرگاه خدمت آن حضرت در بعضی از منزلهایش وارد می‌شدم با من خلوت می‌کرد و زناش را از آنجا بیرون می‌نمود. پس جز من کسی در نزد او باقی نمی‌ماند و هرگاه برای خلوت با من به منزل من می‌آمد، فاطمه و هیچ یک از پسرانم بیرون نمی‌رفتند. هرگاه از او سؤال می‌کردم، پاسخ مرا می‌داد و هرگاه پرسشهایم تمام می‌شد و سکوت می‌کردم با من سخن آغاز می‌کرد. هیچ آیه‌ای از قرآن بر پیامبر(ص) نازل نشد مگر این که قرائت آن را به من آموخت و آن را بر من املا کرد و من آن را با خط خودم نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من تعلیم داد و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید. از زمانی که آن دعا را درباره من کرد هیچ آیه‌ای از کتاب خدا و هیچ علمی را که بر من املا کرد و آن را نوشتم، فراموش نکردم و هرچه را که خدا به او تعلیم داد از حلال و حرام و امر و نهی، گذشته و آینده و هر نوشته‌ای که پیش از وی بر هر کسی نازل شده بود، از طاعت و معصیت، همه را به من تعلیم فرمود و آن را حفظ کردم و حتی یک حرف از آن را فراموش نکردم. سپس دستش را بر سینه‌ام نهاد و از خدا خواست دلم را از علم و فهم و حکمت و نور پر کند. گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت از آن زمانی که آن دعا را برای من کردی چیزی را فراموش نکردم و آن چه را نوشتم نیز از من فوت نشد. آیا هنوز بر من بیم فراموشی داری؟ فرمود: نه، بر تو بیم فراموشی و نادانی ندارم.<sup>۸</sup>

همچنین کلینی با سند معتبر از ابوالصباح کنانی چنین روایت کرده است:

وَاللَّهِ لَقَدْ قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: وَ عَلَّمَنَا وَاللَّهِ...<sup>۹</sup>

به خدا سوگند جعفر بن محمد علیهما السلام به من فرمودند: همانا خدا تنزیل و تأویل را به پیامبرش تعلیم داد و رسول الله(ص) آن را به علی(ع) آموخت. سپس فرمود: به خدا سوگند به ما (نیز) تعلیم داده است.

در این روایت که شیخ طوسی نیز آن را با سند صحیح در تهذیب آورده است،<sup>۱۰</sup> تصریح شده که تنزیل و تأویلی را که خدا به پیامبرش تعلیم داده است، رسول خدا(ص)

به علی(ع) آموخته است.

محمد بن حسن صفار(ره) در بصائر الدرجات تنها در ضمن دو باب - درباره این که رسول خدا(ص) همه علمش را به امیرالمؤمنین(ع) یاد داده و آن حضرت در علم با رسول خدا(ص) مشارکت داشته و در نبوت مشارکت نداشته است - بیست و سه حدیث ذکر کرده است<sup>۱۱</sup> و در باب دیگر نیز روایاتی صریح در خصوص این مدعا آورده است.<sup>۱۲</sup> ابوجعفر اسکافی از دانشمندان معتزله نیز مضمون روایت کلینی(ره) را با اندکی تفاوت در الفاظ در ضمن جوابهای علی(ع) به سؤالی ابن الکوا آورده است.<sup>۱۳</sup> حاکم حسکانی از دانشمندان اهل تسنن نیز با سند متصل از حضرت علی(ع) روایت کرده است:

مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ قَرَأْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
وَ عَلَّمَنِي مَعْنَاهَا.<sup>۱۴</sup>

هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر اینکه آن را بر رسول خدا(ص) قرائت کردم و معنای آن را به من تعلیم داد.

در حدیث دیگر نیز از آن حضرت چنین روایت کرده است:

مَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا  
أَقْرَأْنِيهَا أَوْ أَمْلَأَهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا  
مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يُعَلِّمَنِي فَهَمَّهَا وَحِفْظَهَا فَلَمْ  
أَنْسَى مِنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا.<sup>۱۵</sup>

هر آیه‌ای که بر رسول خدا(ص) نازل شد، قرائت آن را به من یاد داد و آن را بر من املا کرد و من آن را با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من تعلیم داد و از خدا خواست فهم و حفظ آن را به من یاد دهد، پس حتی یک حرف از آن را فراموش نکردم.

ابن عساکر دانشمند معروف اهل تسنن نیز نظیر این روایت را با سندی دیگر در تاریخ مدینه دمشق آورده است.<sup>۱۶</sup>

روایاتی از قبیل «عَلِيٌّ خَازِنٌ عِلْمِي»،<sup>۱۷</sup> «عَلِيٌّ عَيْبَةُ عِلْمِي»،<sup>۱۸</sup> «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»،<sup>۱۹</sup> «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»<sup>۲۰</sup> که در کتب فریقین با سندهای متعدد از رسول خدا(ص) نقل شده است نیز مؤید بلکه مؤکد این مدعا است، زیرا از این گونه روایات به خوبی استفاده می شود که علی(ع) فردی بوده است که پیامبر خدا(ص) علم و حکمت خود را به او تعلیم داده و آن حضرت هم بدون کم و کاست و سهو و خطا آن را تلقی و

ضبط کرده است، به صورتی که هرکس در هر موضوعی بخواهد از علم و حکمت رسول خدا(ص) استفاده کند، می‌تواند از طریق علی(ع) به آن نائل شود و تردیدی نیست که علم به معانی و معارف و تنزیل و تأویل قرآن کریم از عمده‌ترین و قدر متیقن علم و حکمت آن بزرگوار است.

### ب) امام علی(ع) و آگاهی به همه معانی و معارف قرآن

از روایاتی که در عنوان پیشین ذکر شد به خوبی استفاده می‌شود که امام علی(ع) با تلقی از پیامبر گرامی اسلام(ص) مانند خود آن حضرت به همه معانی و معارف قرآن کریم آگاه بوده و توان تفسیر واقعی همه معانی و معارف آن را داشته و در فهم و تفسیر آن از هر خطایی مصون بوده است. بنابراین آن حضرت، بعد از رسول خدا(ص) مفسر آگاه به همه معانی قرآن است. افزون بر آن، آیات و روایات فراوان در کتب فریقین بر این حقیقت دلالت دارد.

اولین دلیل، آیه شریفه قرآن است که می‌فرماید:

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ<sup>۲۱</sup>

و کسی که تمام علم کتاب نزد اوست.

در بسیاری از روایات شیعه و سنی، این عبارت قرآن که در آخر سوره رعد است به حضرت علی(ع) تفسیر و تطبیق شده است. از اهل تسنن، حاکم حسکانی هفت روایت در این مورد آورده<sup>۲۲</sup> و از شیعه، سیدهاشم بحرانی در تفسیر برهان در تفسیر این کلمه بیست و پنج روایت جمع کرده است،<sup>۲۳</sup> که در هفده حدیث، این کلمه به حضرت علی(ع)،<sup>۲۴</sup> و در هفت مورد به همه امامان معصوم تفسیر شده است<sup>۲۵</sup> که طبعاً حضرت علی(ع) نیز یکی از آنها است. در هر دو دسته، روایت صحیح السند نیز وجود دارد.<sup>۲۶</sup> در توضیح آیه باید متذکر این نکته شد که الف و لام «الکتاب» یا عهد حضوری است و منظور از آن، قرآن کریم است یا الف و لام جنس است و منظور، لوح محفوظ و مطلق کتب آسمانی است که از جمله آنها قرآن کریم است. در هر صورت، این کلمه به ضمیمه روایات مفسر آن دلالت دارد که علم قرآن کریم در نزد امیرالمؤمنین(ع) است و اضافه «علم» به «الکتاب» دلالت دارد که همه علم کتاب در نزد او است، زیرا اضافه مصدر به کلی که همه اجزای آن به طور یکسان صلاحیت دارد که متعلق آن مصدر واقع شود ظهور در استیعاب و عموم دارد.<sup>۲۷</sup> از این رو، در آیه دیگر در مورد کسی که مقداری از علم کتاب را دارا بوده است، تعبیر «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»<sup>۲۸</sup> به کار رفته است. برخی

روایات نیز مؤید این استظهارند، زیرا در آنها دلالت این کلمه بر علم کل کتاب و دلالت «عَلَّمَ مِنَ الْكِتَابِ» بر علم بعض کتاب، مسلم گرفته شده و در پایان آمده است که امام صادق(ع) با دست به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود:

به خدا قسم! علم همه کتاب در نزد ما است، به خدا قسم! علم همه کتاب در نزد ما است.<sup>۲۹</sup>

با این بیان معلوم شد که این قسمت از آیه قرآن کریم به ضمیمه روایات مفسر آن، یکی از ادله عالم بودن امیرمؤمنان(ع) به همه معانی و علوم قرآن است. در برخی روایات نیز این آیه، برترین منقبت امیرمؤمنان به شمار آمده است<sup>۳۰</sup> و این، مؤید دیگری برای این استفاده است.

دلیل دیگری که بر علم حضرت علی(ع) به تمام قرآن دلالت دارد، روایتی است که در کتب شیعه و سنی باسندهای متصل از رسول خدا(ص) روایت شده است:

عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.<sup>۳۱</sup>

علی با قرآن است و قرآن با علی است. هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

حاکم نیشابوری و ذهبی از دانشمندان معروف اهل تسنن سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.<sup>۳۲</sup> از نظر معنا نیز معلوم است که منظور از عدم جدایی حضرت علی(ع) از قرآن، جدا نشدن جسم او از کاغذ و مرکب آن نیست. معنای جمله اول این است که علی(ع) از نظر علم و عمل همیشه با قرآن است و دانش و عملش پیوسته مطابق با قرآن می‌باشد. معنای جمله دوم (قرآن با علی است) این است که تمام علوم و معارف قرآن در نزد علی است، زیرا اگر او به قسمتی از قرآن و معارف آن آگاهی نداشته باشد، به معنای جدایی آن قسمت قرآن از علی(ع) است و حال آنکه کلام نقل شده آن را نفی می‌کند. پس این روایت دلالت می‌کند که علی(ع) به همه معانی و معارف قرآن آگاه است و این علوم تا روز قیامت نیز برای آن حضرت باقی است و با فراموشی و مانند آن، از آن حضرت جدا نمی‌شود.

نظیر این روایت را صدوق(ره) با سند صحیح و متعدد در خصال آورده است.<sup>۳۳</sup> حاکم حسکانی یکی از دانشمندان معروف اهل تسنن نیز در این خصوص در کتاب شواهد التنزیل فصلی در یگانه بودن علی(ع) در شناخت قرآن و معانی آن و علم به آنچه در آن است عنوان کرده و بیست و دو روایت را با سند متصل آورده است<sup>۳۴</sup> که برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

از ابوالطفیل، صحابی رسول خدا(ص) روایت کرده است:

در محضر علی(ع) حاضر بودم که خطبه خواند و فرمود: از من بپرسید! به خدا قسم! اگر از من درباره هر چیزی که تا روز قیامت به وجود می آید، بپرسید، شما را از آن خبر می دهم. درباره کتاب خدا از من بپرسید! به خدا قسم! هیچ آیه ای از آن نیست جز آنکه من می دانم کجا نازل شده است، در شب یا در روز، در دشت یا در کوه.<sup>۳۵</sup>

و از عایشه روایت کرده است:

علی نسبت به آنچه بر محمد(ص) نازل شده داناترین اصحاب او است.<sup>۳۶</sup>

و از شعبی روایت کرده است:

هیچ کس از این امت به آنچه ما بین دو لوح است (قرآن کریم) و به آنچه بر محمد(ص) نازل شده است، داناتر از علی(ع) نیست.<sup>۳۷</sup>

و از عبدالملک بن ابی سلیمان روایت کرده است:

به عطاء بن ابی ریحان گفتم: آیا در میان اصحاب پیامبر کسی داناتر از علی بوده است؟ گفت: نه، به خدا قسم! کسی را که اعلم از او باشد، سراغ ندارم.<sup>۳۸</sup>

و از ابن عمر روایت کرده است:

علی داناترین مردم است به آنچه خدا بر محمد(ص) نازل کرده است.<sup>۳۹</sup>

ابونعیم در حلیة الاولیاء از نبی اکرم(ص) چنین روایت کرده است:

إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرُفٍ مِمَّا مِنْهَا حَرْفٌ إِلَّا لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَهُ عِلْمُ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ.<sup>۴۰</sup>

همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هیچ حرفی از آن حروف نیست مگر اینکه ظاهر و باطنی دارد و به راستی که علم ظاهر و باطن قرآن تنها در نزد علی(ع) است.

شایان ذکر است که یکی از وجوه تقدیم خبر بر مبتدا افاده حصر است<sup>۴۱</sup> و از این رو، تقدیم «عنده» بر «علم الظاهر و الباطن» در حدیث فوق، دلالت بر اختصاص علم ظاهر و باطن قرآن به آن حضرت دارد. البته معلوم است آنچه که دیگران نمی دانند باطن قرآن است نه ظاهر آن و در نتیجه، تخصیص علم باطن قرآن به آن حضرت از حدیث استفاده می شود.

ابوالحسن عاملی(ره) در مرآة الانوار از ابن عباس چنین روایت کرده است:

بیشتر آنچه از تفسیر آموخته‌ام از علی بن ابی طالب (ع) است. همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هیچ حرفی از آن حروف نیست مگر اینکه برای آن ظاهری و باطنی است و به راستی علی (ع) آن ظاهر و باطن را می‌داند.<sup>۴۲</sup>

ظاهراً الف و لام «الظاهر و الباطن» الف و لام عهد ذکری است و در نتیجه، معنای جمله اخیر این است که آن ظاهر و باطنی را که برای هر حرفی از حروف قرآن است علی (ع) می‌داند.

### ج) امام علی (ع) و تفسیر همه قرآن

با توجه به آنچه در دو عنوان پیشین بیان شد، به‌خوبی آشکار است که امام علی (ع) دومین شخصیتی است که به همه معانی، معارف و احکام واقعی قرآن کریم آگاه بوده و بدون کمترین خطایی توان تفسیر همه معانی و معارف قرآن را داشته است. افزون بر این، برخی روایات دلالت دارد که خدای متعال او را برگزیده و برادر، وصی و وزیر پیامبر و خلیفه خود در بین بندگان قرار داده است تا کتابش را برای آنان تبیین کند و آن حضرت، قائم مقام رسول خدا (ص) در تبیین قرآن کریم است.

صدوق (ره) در کتاب عیون و امالی با سند متصل از امام رضا، از پدران، از پیامبر، از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل صلوات‌الله علیهم اجمعین از خدای متعال، چنین روایت کرده است:

أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِي فَأَخْتَرْتُ مِنْهُمْ مَنْ شِئْتُ مِنْ أَنْبِيَائِي  
وَأَخْتَرْتُ مِنْ جَمِيعِهِمْ مُحَمَّدًا حَبِيبًا وَ خَلِيلًا وَ صَفِيًّا فَبَعَثْتُهُ رَسُولًا إِلَى  
خَلْقِي وَ اصْطَفَيْتُ لَهُ عَلِيًّا فَجَعَلْتُهُ لَهُ أَخًا وَ وصِيًّا وَ وَزِيرًا وَ مُؤَدِّيًا عَنْهُ بَعْدَهُ  
إِلَى خَلْقِي وَ خَلِيفَتِي عَلَى عِبَادِي لِيُبَيِّنَ لَهُمْ كِتَابِي....<sup>۴۳</sup>

من «الله» هستم که معبودی جز من نیست. خلق را با قدرتم آفریدم و هرکس از پیامبرانم را که خواستم از میان آنها برگزیدم و از جمیع آنان محمد را به عنوان حبیب و خلیل و صفی برگزیدم و او را به عنوان رسول به سوی خلقم فرستادم و علی را برای او برگزیدم و او را برادر، وصی، وزیر، رساننده پیام از جانب پیامبر به خلقم و خلیفه خود بر بندگانم قرار دادم تا کتابم را برای آنان تبیین کند....

همچنین از رسول خدا (ص) روایت شده است:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتَهُ وَ انظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا  
 مُتَشَابِهَهُ! فَوَاللَّهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَ لَا يُوضِّحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ  
 بِيَدِهِ وَ مَضَعِدُهُ إِلَيْهِ وَ شَائِلٌ بِعَضُدِهِ وَ مُعَلِّمُكُمْ إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا [علی]  
 مَوْلَاهُ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيٌّ... ٤٤

ای مردم! در قرآن تدبر کنید و آیات آن را بفهمید و به محکومات آن نظر  
 کنید و از متشابه آن پیروی نکنید! به خدا سوگند! هرگز نواهی آن را برای  
 شما تبیین نمی‌کند و تفسیر آن را برای شما توضیح نمی‌دهد مگر کسی که  
 دستش را گرفته و به نزد خود بالا آورده و بازویش را بالا گرفته‌ام. به شما  
 اعلام می‌کنم که هر کس من مولای اویم این شخص مولای او است و او  
 علی بن ابی طالب برادر و وصی من است....

در حدیث دیگر از آن حضرت چنین روایت شده است:

فَمَنْ عَمِيَ عَلَيْهِ مِنْ عِلْمِهِ شَيْئٌ لَمْ يَكُنْ عِلْمُهُ مِنِّي وَ لَا سَمِعُهُ فَعَلَيْهِ بِعَلِيِّ بْنِ  
 أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ قَدْ عَلِمَ كَمَا قَدْ عَلِمْتُهُ ظَاهِرَهُ وَ بَاطِنَهُ وَ مُحْكَمَهُ وَ  
 مُتَشَابِهَهُ. ٤٥

هر کس که علم قرآن برایش پوشیده است و از من یاد نگرفته و نشنیده  
 است، باید به علی بن ابی طالب رجوع کند، زیرا او ظاهر و باطن و محکم  
 و متشابه آن را همان گونه که من می‌دانم، می‌داند.  
 در خطبه‌ای که از آن حضرت روایت شده چنین آمده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ الْقُرْآنَ وَ هُوَ الَّذِي مِنْ خَالَفَهُ ضَلَّ وَ مَنْ ابْتَغَى  
 عِلْمَهُ عِنْدَ غَيْرِ عَلِيٍّ هَلَكَ. ٤٦

همانا خدای عزوجل قرآن را بر من نازل کرده است که هر کس با آن  
 مخالفت کند، گمراه است و هر کس علم آن را در نزد غیر علی (ع) طلب  
 کند هلاک می‌شود.

با توجه به روایات دو عنوان پیشین و این‌گونه روایات تردیدی نمی‌ماند که آن  
 حضرت توان تفسیر همه معانی قرآن را داشته و هر سؤال تفسیری را پاسخگو بوده است  
 و به مقداری که مردم زمان آن حضرت استعداد و صلاحیت داشته و خواستار بوده‌اند،  
 قرآن کریم را برای آنان تفسیر می‌کرده است. صفار با سند متصل از یعقوب بن جعفر  
 روایت کرده است:

در مکه با ابوالحسن (علی (ع)) بودم. مردی به او گفت: همانا تو از کتاب

خدا چیزی را که نشنیده‌ای تفسیر می‌کنی؟ ابوالحسن(ع) فرمود: کتاب خدا پیش از مردم بر ما نازل شده است و پیش از آن که در میان مردم تفسیر شود برای ما تفسیر شده است. ما حلال و حرام، ناسخ و منسوخ و سفری (نازل شده در سفر) و حضری (نازل شده در وطن) آن را می‌شناسیم و می‌دانیم در چه شبی، چقدر آیه، دربارهٔ چه کسی و دربارهٔ چه چیزی نازل شده است....<sup>۴۷</sup>

از ابن عباس روایت کرده‌اند:

بیشتر آنچه از تفسیر آموخته‌ام از علی بن ابی طالب(ع) است.<sup>۴۸</sup>

و نقاش<sup>۴۹</sup> از وی روایت کرده است:

علی بن ابی طالب(ع) به من فرمود: اباعباس (ابن عباس)! وقتی نماز عشاء را خواندی در صحرا به نزد من آی! اباعباس گوید: نماز خواندم و به محضر آن حضرت رسیدم و شبی مهتابی بود. آن حضرت به من فرمود: تفسیر الف «الحمد» و همه «الحمد» چیست؟ چیزی نمی‌دانستم که پاسخ دهم. پس یک ساعت تمام در تفسیر آن سخن گفتم و بعد فرمود: تفسیر لام «الحمد» چیست؟ گفتم: نمی‌دانم. در تفسیر آن نیز یک ساعت تمام تکلم کرد و سپس فرمود: تفسیر حاء «الحمد» چیست؟ گفتم: نمی‌دانم. در تفسیر آن یک ساعت تمام سخن گفتم و بعد فرمود: تفسیر میم «الحمد» چیست؟ گفتم: نمی‌دانم. در تفسیر آن هم یک ساعت تمام سخن گفتم و بعد فرمود تفسیر دال «الحمد» چیست؟ گفتم: نمی‌دانم. پس در تفسیر آن تا سپیده دم سخن گفتم و به من فرمود: اباعباس! برخیز به منزلت برو و برای فریضه‌ات مهیا شو! ابوالعباس (عبدالله بن عباس)، گوید: برخاستم در حالی که همه آنچه را که فرموده بود فرا گرفته بودم. در این هنگام علم خود را به قرآن در برابر علم علی(ع) همانند برکه‌ای در مقابل دریا یافتم.<sup>۵۰</sup>

همچنین از وی روایت کرده است:

علم پیامبر(ص) از علم خدا است و علم علی از علم پیامبر است و علم من از علم علی است و علم من و اصحاب محمد(ص) در برابر علم علی(ع) مانند قطره‌ای در برابر هفت دریا است.<sup>۵۱</sup>

از علقمه روایت شده است که به ابن مسعود گفت: آیا علی(ع) را ملاقات کرده‌ای؟

گفت: بلی او را ملاقات کرده‌ام و از او علم قرآن را فرا گرفته‌ام و از او استفاده کرده و بر او قرائت کرده‌ام. بهترین و داناترین مردم بعد از رسول خدا(ص) هموست و او را مانند دریایی جاری دیدم.<sup>۵۲</sup>

البته تفسیر همه قرآن برای مردم آن زمان در گرو صلاحیت و استقبال آنان بوده است که اکثر آنان فاقد آن بوده‌اند. چه بسا علومی که حضرت در سینه داشتند، ولی افراد آن زمان استعداد یا صلاحیت فراگیری آن را نداشته‌اند، ولی از آنجا که حکمت خدا اقتضا دارد که معارف و حیانی لازم برای بشر محفوظ بماند، همواره افراد معدودی بوده‌اند که استعداد و صلاحیت تلقی همه معانی و معارف قرآنی را داشته‌اند و چه بسا حضرت علی(ع) همه تفسیر قرآن را برای چنین افرادی بیان نموده یا به صورت مکتوب به آنان منتقل کرده باشد. روایت کمیل بن زیاد در نهج البلاغه نیز بر این مطلب دلالت دارد. کمیل بن زیاد گوید:

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) دستم را گرفت و مرا به صحرا برد. وقتی به صحرا رسید نفس عمیقی کشید و سپس فرمود: ای کمیل بن زیاد! به راستی که این دلها ظرف علوم و حقایق و اسرارند و بهترین آنها ظرفیت دارترین آنها است. پس آنچه را به تو می‌گویم از من به یاد نگهدار... (با دست به سینه خود اشاره کرد) و فرمود: آگاه باش که در اینجا علم فراوانی است. ای کاش فراگیری را برای آن می‌یافتم. آری می‌یابم تیزفهمی را که بر او ایمن نیستم، دست‌افزار دین را برای دنیا به کار می‌برد و از نعمتها و حجتهای خدا در ستیز با بندگان و اولیای خدا پشتیبانی می‌گیرد یا کسی را که برای حاملان حق سر تسلیم فرود می‌آورد ولی به رموز و نکته‌های حق بصیرت ندارد، با نخستین شبهه‌ای که عارض شود شک در دلش رخنه می‌کند. آگاه باش که نه این اهل است و نه آن و نه کسی که سخت طالب لذت است و به آسانی پیرو شهوت و خواهش نفس می‌شود و نه کسی که شیفته گرد آوردن و ذخیره کردن مال است و در هیچ چیز، دین را رعایت نمی‌کند. از نظر شباهت نزدیکترین چیز به آنان چهار پایان چرنده‌اند. چنین علمی با مرگ حاملان آن می‌میرد. بار خدایا (چنین است) اما برای این که حجتها و دلایلی روشن خدا باطل نشود و از بین نرود، زمین از کسی که حجت خدا را به پا دارد خالی نمی‌ماند، خواه آشکار و مشهور باشد و خواه ترسان و پنهان. اما آنان چه تعدادند؟ و کجا

هستند؟ به خدا آنان از نظر عدد بس اندکند و از نظر قدر و منزلت در نزد خدا بسیار با عظمت. خدا به وسیله آنان حجتها و دلیلهای روشنش را حفظ می‌کند تا آنها را به نظائر خویش ودیعه دهند و در دل اشباه خود کشت کنند و بارور سازند. علم مبتنی بر حقیقت بصیرت به آنان هجوم آورده است و با راحتی ناشی از یقین، مباشر هستند و آنچه را که مترفان (نازپروردگان) دشوار می‌دانند سهل و آسان می‌گیرند و با آنچه نادانان از آن وحشت دارند، انس می‌گیرند و در دنیا با بدنهایی که ارواح آنها به محل اعلی و ابسته است، زندگی می‌کنند. آنان خلفای خدا در زمین و دعوت‌کنندگان به دین خدایند. آه آه! چه بسیار به دیدن آنان مشتاقم!<sup>۵۳</sup>

از این کلام به‌خوبی استفاده می‌شود که اکثر قریب به اتفاق مردم زمان امیرالمؤمنین(ع) استعداد و صلاحیت تحمّل و تلقی علوم آن حضرت را نداشته‌اند و آن حضرت در آرزوی افرادی بوده است که از چنین استعداد و صلاحیتی برخوردار باشند. برای آنکه حجتها و بینات خدا از بین نرود، همواره افرادی که عدد آنها اندک ولی منزلت آنها نزد خدا بسیار بزرگ است، بوده و هستند که خدا حجتها و دلیلهای روشن خود را به وسیله آنان حفظ می‌کند و هیچگاه زمین از وجود آشکار یا پنهان چنین افرادی خالی نمی‌ماند. بنابراین، چنین افرادی در زمان حضرت علی(ع) نیز وجود داشته‌اند و حضرت همه معانی و معارف قرآن را که از رسول خدا(ص) تلقی کرده بود، به آنان منتقل کرده است.

در روایت دیگری نیز آمده است:

طلحه به حضرت علی(ع) گفت: آنچه را از قرآن، تأویل و علم حلال و حرام که در نزد تو است به چه کسی می‌دهی و صاحب آن بعد از تو چه کسی است؟ فرمود: به کسی که رسول خدا(ص) مرا فرمان داده است که آن را به او بدهم. گفت: او کیست؟ فرمود: وصی من و اولی‌ترین افراد به مردم بعد از من، پسر من حسن است. سپس پسر حسن در وقت رحلتش آن را به این پسر حسین می‌دهد، بعد به یکی یکی از فرزندان حسین(ع) منتقل می‌شود تا این که آخرین آنها بر رسول خدا(ص) در کنار حوضش وارد می‌شوند. آنها با قرآن هستند و قرآن نیز با آنها است. از آن جدا نمی‌شوند و قرآن نیز از آنان جدا نمی‌شود.<sup>۵۴</sup>

از این روایت استفاده می‌شود علوم امیرالمؤمنین(ع) به امامان بعد از وی یکی پس از

دیگری منتقل شده و هر امامی آن را به امام بعد از خود داده است. با توجه به این روایت و روایاتی که دلالت می‌کند رسول خدا(ص) همه معانی و معارف قرآن را به علی(ع) تعلیم داده است معلوم می‌شود که امامان بعد از آن حضرت نیز به همه معانی و معارف قرآن آگاه بوده‌اند و ذیل روایت که می‌گوید «آنها با قرآن هستند و قرآن نیز با آنها است و از آن جدا نمی‌شوند و از آنان جدا نمی‌شود» مؤکد این معنا است.

#### (د) آثار تفسیری امام علی(ع)

هرچند کتابی به عنوان تفسیر برای آن حضرت ذکر نشده است ولی مورد اتفاق است که آن حضرت مصحفی داشته‌اند<sup>۵۵</sup> و برخی روایات دلالت دارد که مصحف وی مشتمل بر تنزیل و تأویل قرآن بوده است. جمعی از دانشمندان یکی از تفاوت‌های مصحف آن حضرت و قرآن موجود را مکتوب بودن تفسیر و تأویل آیات در آن دانسته‌اند. شیخ مفید(ره) فرموده است:

جماعتی از اهل امامت (معتقدان به امامت دوازده امام) گفته‌اند که هیچ کلمه، آیه یا سوره‌ای از قرآن کم نشده است بلکه آنچه از تأویل و تفسیر که با حقیقت نازل شده آن مطابق و در مصحف امیرالمؤمنین(ع) ثبت بوده، حذف شده است. این بخشها هرچند جزئی از قرآنی که معجزه است، نبوده ولی ثابت و نازل شده از جانب خدا بوده است. این قول از گفته کسی که کم شدن کلمه‌هایی از خود قرآن را ادعا کرده است، به واقع نزدیکتر است و من به آن مایل هستم.<sup>۵۶</sup>

سید محسن کاظمی در شرح وافیه در وجه امتناع گروه حاکم از پذیرفتن مصحف امیرالمؤمنین(ع) چنین فرموده است:

وقتی آن را بازکردند، رسواییهای قوم و نامهای منافقان و دشمنان دین را در آن یافتند و بیخ‌گوشی و پنهانی به همدیگر گفتند: چیزی را که در آن رسواییهای مهاجران و انصار است برای شما آورده است! پس آن را رد کردند و از گرفتن آن امتناع نمودند و این، به خاطر تأویل و تفسیری بود که مصحف، مشتمل بر آن بود و عادت آنان این بوده است که تأویل را با تنزیل می‌نوشتند، نه این که همه آن مطالب در تنزیل (متن قرآن) بوده است. دلیل این امر، سخن آن حضرت در جواب زندیق است: «کتاب (قرآن) در حالی که کامل، مشتمل بر تأویل و تنزیل، محکم و متشابه و

ناسخ و منسوخ است برایتان آورده شد»، زیرا این سخن صریح است در اینکه همه مصحفی که برای آنان آورد، تنزیل (متن قرآن) نبوده است. آنچه مشهور است مبنی بر این که مصحفی که علی(ع) برای آنان آورد بر جمیع آنچه مردم به آن احتیاج دارند حتی ارش خدش (دیة خراش) مشتمل بود، مؤید این مطلب است، زیرا معلوم است که صریح قرآن مشتمل بر همه آن مطالب نمی‌باشد.<sup>۵۷</sup>

فیض کاشانی(ره) در تفسیر صافی در پاسخ به اخبار تحریف گفته است:

بعید نیست گفته شود که بعضی از حذف شده‌ها از قبیل تفسیر و بیان بوده‌اند، نه از اجزای قرآن،... و از جمله دلایل آن، روایتی است که عامه (اهل تسنن) نقل کرده‌اند که علی(ع) در مصحفش ناسخ و منسوخ را نوشته بود؛ و معلوم است که حکم به نسخ تنها از قبیل تفسیر و بیان است و جزئی از قرآن نمی‌باشد. پس احتمال دارد که بعضی از حذف شده‌ها نیز چنین باشد.<sup>۵۸</sup>

آیه‌الله خوئی(ره) نیز فرموده است:

وجود مصحفی برای امیر المؤمنین(ع) که در ترتیب سور با قرآن موجود مغایر است، چیزی است که نباید در آن شک کرد، و اتفاق علمای اعلام بر وجود آن، ما را از زحمت اثبات آن بی‌نیاز کرده است. همچنین اشمال قرآن آن حضرت بر زیادهایی که در قرآن فعلی وجود ندارد، هرچند صحیح است ولی دلالت ندارد که آن زیادهای قرآن بوده و با تحریف از بین رفته است، بلکه صحیح آن است که آن زیادهای یا تفسیر به عنوان تأویل و آنچه کلام خدا به آن برمی‌گردد، بوده است یا به عنوان تنزیل از جانب خدا در شرح مراد از آیات و... پس آنچه از روایات در این مقام استفاده می‌شود این است که مصحف علی(ع) مشتمل بر زیادهایی به عنوان تنزیل یا تأویل است، ولی هیچ‌یک از آنها دلالت ندارد که آن زیادهای از قرآن باشد. روایات دال بر ذکر نامهای منافقان در مصحف امیر المؤمنین(ع)، بر همین معنا حمل می‌شود، زیرا ذکر نامهای آنان ناگزیر باید به عنوان تفسیر باشد و دلیل بر این امر، روایات قطعی ساقط نشدن چیزی از قرآن است...<sup>۵۹</sup>

روایاتی نیز مؤید این مدعا است. برای مثال در ضمن روایت مفصلی از سلمان چنین

نقل شده است:

وقتی علی(ع) خیانت و کمی وفای آنان را نسبت به خود دید، ملازم خانه‌اش شد و به تألیف و جمع قرآن پرداخت و از خانه‌اش خارج نشد تا آن را که در ورقها، چوبها، استخوانها و رقعها بود، جمع کرد. وقتی همه آن را جمع کرد و تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ آن را نوشت، ابوبکر به سوی او فرستاد که بیرون آید و بیعت کند.<sup>۶۰</sup>

در این روایت تصریح شده است که حضرت در قرآنی که جمع کرد تأویل آن را نیز نوشت و تردیدی نیست که تأویل قرآن غیر متن قرآن است. اما ناسخ و منسوخ، اگر منظور از نوشتن، تعیین آن دو و بیان این باشد که کدام آیه ناسخ و کدام آیه منسوخ است، آن هم غیر قرآن و قسمی از تفسیر قرآن است. همچنین اگر تنزیل به معنای شأن نزول آیات باشد آن هم غیر قرآن و قسمی از تفسیر قرآن است. البته ممکن است منظور از تنزیل، لفظ قرآن و منظور از ناسخ و منسوخ خود آیات ناسخ و منسوخ باشد، ولی به هر حال دلالت این روایت بر اشمال مصحف آن حضرت به تأویل قرآن که غیر قرآن است قطعی و غیرقابل انکار است.

در ضمن احتجاج مفصّلی که طبرسی(ره) از امیرالمؤمنین(ع) نقل کرده چنین آمده است:

وَلَقَدْ أَحْضَرُوا الْكِتَابَ كُمَلًا مُشْتَمِلًا عَلَى التَّوْوِيلِ وَالتَّنْزِيلِ وَالْمُحْكَمِ  
وَالْمُتَشَابِهِ وَالنَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ لَمْ يَسْقُطْ مِنْهُ حَرْفٌ أَلْفٍ وَلَا لَامٌ فَلَمَّا وَقَفُوا  
عَلَى مَا بَيَّنَّهُ اللَّهُ مِنْ أَسْمَاءِ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَإِنَّ ذَلِكَ إِنْ أَظْهَرَ نَقْضَ مَا  
عَهَدُوهُ قَالُوا لَأَحَاجَةٌ لَنَا فِيهِ نَحْنُ مُسْتَعْتُونَ عَنْهُ بِمَا عِنْدَنَا...<sup>۶۱</sup>

کتاب در حالی که کامل و مشتمل بر تأویل و تنزیل، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ بود و حتی حرف الف یا لامی از آن ساقط نشده بود، برایشان آورده شد. وقتی از نامهای اهل حق و باطل که خدا بیان کرده بود، آگاه شدند و متوجه شدند که اگر این نامها آشکار شوند، پیمانشان نقض می‌شود، گفتند که ما به آن نیازی نداریم و با وجود آنچه در نزد ما است از آن بی‌نیازیم....

با توجه به سیاق حدیث، منظور از کتاب، مصحف امیرالمؤمنین(ع) است و در این حدیث نیز تصریح شده است که مشتمل بر تأویل بوده است. در روایت دیگر از حضرت علی(ع) در جواب سؤال طلحه از مصحف آن حضرت

چنین نقل شده است:

... يَا طَلْحَه! إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ جَلًّا وَعَلَا عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
عِنْدِي بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطَّ يَدِي وَتَأْوِيلَ كُلِّ آيَةٍ  
أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُلِّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ، أَوْ حَدِّ أَوْ  
حُكْمٍ أَوْ شَيْئٍ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطَّ يَدِي حَتَّى أَرِشَ الْخَدَشِ...<sup>۶۲</sup>

ای طلحه! هر آیه‌ای که خدای جل و علا بر محمد(ص) نازل کرده است به  
املاى رسول خدا(ص) و دستخط من در نزد من است و تأویل هر آیه‌ای  
که خدا بر محمد(ص) نازل کرده و هر حلال و حرام، حد، حکم یا چیزی  
که امت تا روز قیامت به آن نیاز دارد حتی دیه خراش، به املاى رسول  
خدا(ص) و دستخط من مکتوب است.

این روایت دلالت آشکار دارد که حضرت علی(ع) تأویل تمام آیات قرآن را به املاى  
رسول خدا(ص) نوشته‌اند و قرینه این که این مطلب در جواب سؤال از مصحف آن  
حضرت بیان شده است إشعار دارد که تأویل تمام آیات در مصحف آن حضرت مکتوب  
بوده است. گرچه این روایات مرسل است و نمی‌تواند دلیل قطعی بر مدعا باشد، ولی از  
ملاحظه مجموع آنها گمان قوی حاصل می‌شود که در مصحف آن حضرت تفسیر و  
تأویل آیات، مکتوب بوده است. برخی گفته‌اند که اگر مصحف آن حضرت یافت می‌شد  
در آن علم بزرگی نهفته بود.<sup>۶۳</sup>

بدین ترتیب بر اساس روایت اخیر که از آن استفاده می‌شود آن حضرت تأویل تمام  
آیات را به املاى رسول خدا(ص) در مصحف خود نوشته‌اند، می‌توان گفت که آن  
حضرت تفسیر مکتوبی داشته‌اند. آن مصحف و تفسیر گرچه اکنون در دسترس ما نیست  
ولی از روایات استفاده می‌شود که از بین نرفته و به امامان بعد از آن حضرت یکی پس از  
دیگری منتقل شده است و اینک در نزد امام زمان(عج) است.<sup>۶۴</sup> از امام صادق(ع) نیز  
روایت شده است که وقتی قائم(عج) قیام کند مصحفی را که علی(ع) نوشته بود آشکار  
می‌کند.<sup>۶۵</sup> در ذیل روایتی که طبرسی(ره) از ابوذر نقل کرده، آمده است که عمر از  
حضرت علی(ع) پرسید: آیا برای آشکار کردن آن (مصحف) وقت معلومی هست؟  
فرمود بلی وقتی قائم از فرزندانم قیام کند آن را آشکار می‌کند.<sup>۶۶</sup>

هرچند بخش عظیمی از دانش تفسیری آن حضرت که در مصحف شریف وی ثبت

۴۲

بوده در اثر ظلم ظالمان به ما نرسیده است، اما بخشی از آن در کتب روایی و تفسیری، نقل شده است که منبعی ارزشمند برای فهم مفاد آیات کریمه و معارف قرآن می‌باشد، ولی این روایات اولاً آمیخته به ضِعاف است و از جهت سند به تحقیق و بررسی نیاز دارد و ثانیاً پراکنده است. اگر کسی آرا و روایات تفسیری آن حضرت را از کتابهای مختلف جمع‌آوری و با نام تفسیر منسوب به امام علی(ع) منتشر کند کاری مفید و ارزنده خواهد بود «وَفَقْنَا لِلَّهِ وَ اخواننا له».

### بیان یک نکته

از آن‌چه در توصیف مصحف امام علی(ع) بیان شد، به دست آمد که آن حضرت مصحفی داشته‌اند که اکنون در نزد امام زمان حضرت مهدی(عج) است، ولی همانطور که گذشت بزرگانی از دانشمندان شیعه مانند شیخ مفید، محقق کاظمی، فیض کاشانی و آیت‌الله خویی(ره) تصریح دارند که آن مصحف از نظر متن و الفاظ و مقدار سوره‌ها و آیات با قرآن موجود فرقی ندارد و هیچ سوره، آیه و کلمه‌ای از این قرآن کم نشده است. تفاوت این دو قرآن در آن است که تفسیر و تأویل آیات در مصحف علی(ع) به املائی پیامبر(ص) و به قلم حضرت علی(ع) موجود بوده است. پس نباید کسی به استناد این که شیعه می‌گوید امام علی(ع) مصحفی داشته که به دست ما نرسیده است، توهّم کند که شیعه به نقصان قرآن موجود و کم شدن آیاتی از آن و پنهان بودن قرآن کامل معتقد است،<sup>۶۷</sup> زیرا ملازمه‌ای بین این دو وجود ندارد و با تصریح بزرگان شیعه به کامل بودن قرآن موجود و کم نشدن آیه و کلمه‌ای از آن، موردی برای این توهّم باقی نمی‌ماند. البته آن مصحف از جهت اشمال بر تفسیر و تأویل آیات دانش فراوانی را دربرداشته است که از آن محروم هستیم. این نکته‌ای است که برخی از دانشمندان اهل تسنّن نیز به آن اذعان دارند، مثلاً ابن جزّی<sup>۶۸</sup> گفته است:

اگر مصحف آن حضرت یافت می‌شد در آن علم بزرگی بود ولی یافت نشده است.<sup>۶۹</sup>

### نتیجه‌گیری

از آن‌چه در این مقاله با استناد به روایات فریقین بیان شد نتیجه می‌گیریم که یکی از شئون پیامبر اکرم(ص) تبیین و تعلیم معارف و احکام قرآن بوده است و پس از آن حضرت، امام علی(ع) عهده‌دار این شأن شده و تنها او لیاقت تصدّی این شأن را داشته

است، زیرا آن حضرت همه معانی و معارف قرآن، ظاهر و باطن، تفسیر و تأویل آن را از پیامبر(ص) تلقی کرده و دومین مفسر آگاه به همه معانی و احکام قرآن و مصون از خطا و نسیان بوده است.

حضرت علی(ع) در زمان خود به تفسیر و تبیین آیات قرآن پرداخته و افرادی مانند ابن عباس را از دانش تفسیری خود بهره‌مند ساخته است. علاوه بر این، امام علی(ع) همه معارف و احکام قرآن را به فرزندش امام حسن(ع) آموخته و از آن امام به امامان معصوم بعد از ایشان انتقال یافته است. آن حضرت مصحفی داشته است مشتمل بر تنزیل و تأویل آیات به املائی پیامبر(ص) که اینک در نزد ولی عصر حضرت مهدی(عج) است.

## پی نوشت‌ها:

۱. قرآن کریم، قمر، آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰.
۲. مانند «فَأَنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (دخان/۵۸)، «فَأَنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِيُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ يُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (مریم، آیه ۹۷)
۳. مانند «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (هود، آیه ۱۳)، «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (یونس، آیه ۳۸)، «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره، آیه ۲۳).
۴. نحل، آیه ۴۴.
۵. جمعه، آیه ۲.
۶. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه اول.
۷. همان، خطبه ۱۹۲.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران: المكتبة الاسلامية، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۵۱-۵۲.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۰، ج ۷، ص ۴۴۲، حدیث ۱۵.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۲۶۱، حدیث ۱۰۵۲.
۱۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم: مکتبه آیه الله نجفی المرعشی، ۱۴۰۴ق، جزء ۴، باب ۱۰ و ۱۱.
۱۲. همان، جزء ۴، باب ۸، حدیث ۱ و ۳.
۱۳. اسکافی، ابوجعفر، المعیار والموازنة، [بی جا]، [بی نا]، ۱۴۰۲ق، ص ۳۰۰.
۱۴. حسکانی، حاکم، شواهد التنزیل، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۳، حدیث ۳۳.
۱۵. همان، ص ۴۸، حدیث ۴۱.
۱۶. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۴۲، ص ۳۸۶، حدیث ۸۹۹۳.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۸، ص ۳۱۴، حدیث ۱۸؛ ج ۴۰، ص ۲۰۴، حدیث ۱۱؛ ج ۴۴، ص ۲۳۸، حدیث ۲۹؛ امینی، عبدالحسین، الغدیر، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۹۶.

١٨. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ٣، ص ٩٦؛ بحارالانوار، ج ١٥، ص ٢٩٧ حدیث ٣٦ و نیز ج ١٨، ص ٣٩٢ حدیث ٩٨؛ ج ٤٠، ص ٧٠ حدیث ١٠٤ و ص ١٤٩ حدیث ٥٤ و ص ٢٠٤ حدیث ١١؛ ج ٢٥، ص ٣٧ حدیث ٤ و ص ٤٣ حدیث ١٧؛ ج ٣٢، ص ٣٤٨ حدیث ٣٣٠؛ ج ٣٦، ص ٢٠٢ حدیث ٦؛ ج ٣٧، ص ٢٥٧ حدیث ١٤ و ص ٣١٤ حدیث ٤٩؛ ج ٣٨، ص ٩٧ حدیث ١٥ و ص ٣٤١ حدیث ١٧؛ ج ٣٩، ص ٢٠١، حدیث ٣٢ و ص ٢٦٧ حدیث ٤٣؛ ج ٤٠، ص ١٤ حدیث ٢٩؛ ج ٤١، ص ١٨٢ حدیث ١٨ و ج ٤٦، ص ٢٣٢ حدیث ٩.
١٩. بحارالانوار، ج ٤٠، ص ٧٠ حدیث ١٠٤ و ص ٨٧ حدیث ١١٤ و ص ٢٠١ حدیث ٤ و ص ٢٠٢ حدیث ٦ و ٧ و ص ٢٠٣ حدیث ٨ و ص ٢٠٤ حدیث ١١ و ص ٢٠٥ حدیث ١٢ و ص ٢٠٦ حدیث ١٣-١٦ و ص ٢٨٦؛ ج ٤١، ص ٣٠١ حدیث ٣٢ و ص ٣٢٧؛ ج ١٠، ص ١٢٠، ١٤٥، ٤٤٥؛ ج ٢٤، ص ١٠٧، ٢٠٣؛ ج ٣٣، ص ٥٣؛ ج ٢٨، ص ١٩٩؛ ج ٣٩، ص ٤٧، ٢١٠؛ ج ٣٨، ص ١٨٩ و الغدیر ج ٦، ص ٧٧-٦١.
٢٠. بحارالانوار ج ٢٥، ص ٢٣٥ و نیز ج ٢٦، ص ١١١؛ ج ٩٩، ص ٨١؛ ج ٩٣، ص ٥٧؛ ج ٤٠، ص ٢٠١ حدیث ٣، ص ٢٠٣، حدیث ٨ و ٩ و ١٠ و ص ٢٠٧.
٢١. رعد، آیه ٤٣.
٢٢. شواهد التنزیل، ج ١، ص ٤٠٠-٤٠٥ حدیث ٤٢٢-٤٢٧.
٢٣. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالهادی، ١٤١٢ق، ج ٢، ص ٣٠٢-٣٠٤.
٢٤. همان، روایت ٤، ٥، ٧، ٨، ١٠، ١١، ١٣، ١٥، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥.
٢٥. همان، روایت ١، ٢، ٣، ٦، ٩، ١٤ و ١٦.
٢٦. همان، روایت ١، ٤ و ٥.
٢٧. بهبهانی، سیدعلی، مصباح الهدایة، تهران: مطبعة علمی، ١٣٦٦ق، ص ٩ و ١٠.
٢٨. سورة نمل، آیه ٤٠.
٢٩. حویزی، عبدعلی بن جمعه، نورالثقلین، قم: المطبعة العلمیه، [بی تا]، ج ٢، ص ٥٢٢، حدیث ٢٠٨.
٣٠. همان، ص ٥٢١ حدیث ٢٠٥.
٣١. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفة، [بی تا]، ج ٣، ص ١٢٤، و نیز بحارالانوار، ج ٢٢، ص ٢٢٣ حدیث ٢، ج ٩٢، ص ٨٠ حدیث ٦؛ محمدباقر ابطحی این روایت را از ١٨ کتاب نقل کرده است. ابطحی، محمدباقر، جامع الاخبار والآثار، قم: مؤسسه الامام المهدي (ع)، ١٤١١ق، ج ١، ص ٦٤-٦٦.
٣٢. المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٢٤.
٣٣. صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ج ١، ص ٦٦.
٣٤. شواهد التنزیل، ج ١، ص ٣٩-٥١ حدیث ٢٨-٤٩.

۳۵. همان، ص ۴۲ حدیث ۳۱.

۳۶. همان، ص ۴۷، حدیث ۴۰.

۳۷. همان، ص ۴۸، حدیث ۴۳.

۳۸. همان، ص ۴۹ و ۵۰ حدیث ۴۴ و ۴۵.

۳۹. همان، ص ۳۹ حدیث ۲۹.

۴۰. ابونعیم، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، [بی جا]، دارالفکر، [بی تا]، ج ۱، ص ۶۵.

۴۱. خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن، الشرح المختصر علی تلخیص المفتاح، قم: مکتبه مصطفوی، [بی تا]، ص ۷۰.

۴۲. عاملی، ابوالحسن، مرآة الانوار، قم: دارالکتب العلمیه، [بی تا]، ص ۵.

۴۳. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۹۸ حدیث ۱۷.

۴۴. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۹ به نقل از «الاحتجاج» ص ۱۳۲ و به نقل از «النشر والطنی».

۴۵. همان، ج ۲۲، ص ۳۱۶.

۴۶. همان، ج ۳۸، ص ۹۴ حدیث ۱۰.

۴۷. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم: مکتبه آية الله المرعشی، ۴۰۴ق، ص ۱۹۸ (جزء ۴ باب ۸ حدیث ۴).

۴۸. بحار الانوار، ج ۹۲ ص ۱۰۵ و مرآة الانوار، ص ۵.

۴۹. وی ابوبکر محمد بن حسین معروف به نقاش موصلی متوفای ۳۵۱ هجری مؤلف «شفاء الصدور فی تفسیر القرآن الکریم» است ر.ک: حاج خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۰۵۰.

۵۰. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۵۱. همان، ص ۱۰۵.

۵۲. همان.

۵۳. نهج البلاغه با ترجمه فیض الاسلام، حکمت ۱۳۹.

۵۴. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶۵ حدیث ۱۴۷ و ج ۹۲ ص ۴۱ حدیث ۱.

۵۵. آية الله خویی (ره) فرموده است: تسالم علما بر وجود آن ما را از زحمت اثبات آن بی نیاز کرده است. خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالزهراء، ۴۰۸ق، ص ۲۴۳؛ برای اطلاع بیشتر از روایات دال بر وجود آن مصحف ر.ک. اصول کافی، ج ۲ ص ۶۰۴ (کتاب فضل القرآن باب النوادر حدیث ۲۳)؛ روضة کافی، ج ۸، ص ۱۷، حدیث ۴؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی (ره)، نجف: مطبعة النجف، ۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۵۱؛ طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، الاحتجاج، نجف: منشورات دارالنعمان، ۳۸۶ق، ج ۱ ص ۸۹، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۸۰، ۲۸۱؛ هلالی، سلیم، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمدباقر انصاری، قم: نشر

- الهادی، ١٤١٥ق، ج ٢، ص ٥٨١، ٥٨٢ (حدیث چهارم) ص ٦٥٦ و ٦٥٩ (حدیث یازدهم) و ص ٨٤٧ (حدیث چهل و دوم)؛ محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، قم: المطبعة العلمية، [بی تا]، ج ٢، ص ٣٣٨؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ٢، ص ٤١؛ کوفی، فرات ابن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، تهران: [بی تا]، ١٤١٠ق، ص ٣٩٨ حدیث ٥٣٠؛ عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران: اسلامیه، [بی تا]، ج ٢، ص ٦٦ و سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت: دار ابن کثیر، ١٤٠٧ق، ج ١، ص ١٨٣.
٥٦. محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، اوائل المقالات، بیروت: دارالکتاب الاسلامی، ١٤٠٣ق، ص ٩٢.
٥٧. نوری، میرزا حسین، فصل الخطاب، [بی جا]، [بی تا]، [بی نا]، ص ١٠٥ (الدلیل الرابع) به نقل از شرح الوافیة کاظمی.
٥٨. فیض کاشانی، محسن، تفسیر الصافی، بیروت: مؤسسة الاعلمی، [بی تا]، ج ١، ص ٥٢.
٥٩. خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ص ٢٤٣-٢٤٥.
٦٠. بحار الانوار، ج ٢٨، ص ٢٦٤ و ج ٩٢، ص ٤٠.
٦١. الاحتجاج، ج ١، ص ٣٨٣.
٦٢. بحار الانوار، ج ٩٢، ص ٤١.
٦٣. ابن جزی، محمد بن احمد، التسهیل لعلوم التنزیل، بیروت: دارالکتاب العلمیه، ١٤١٥ق، ج ١، ص ٧؛ از ابن سیرین نیز نقل شده اگر آن کتاب بدست می آمد علم زیادی در آن یافت می شد، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب در حاشیة «الاصابة»، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٣٢٨ق، ج ٢، ص ٢٥٣.
٦٤. بحار الانوار، ج ٩٢، ص ٤٢.
٦٥. اصول کافی، ج ٢، ص ٤٦٢ (کتاب فضل القرآن، باب النوادر، حدیث ٢٣)؛ بصائر الدرجات، قم: مکتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٤ق، ص ١٩٣ (جزء ٤، باب ٦، حدیث ٣).
٦٦. بحار الانوار، ج ٩٢، ص ٤٣.
٦٧. متأسفانه برخی از اهل تسنن چنین پندار باطلی را با لفظی موهن در مورد شیعه اظهار کرده اند؛ عبدالله علی قصیمی در الصراع بین الاسلام والوثنية، نوشته است: «ان اغبی الاغبیاء و اجمد الجامدین هم الذین غیبوا امامهم فی السرداب و غیبوا معه قرآنهم و مصحفهم... وان اغبی الاغبیاء و اجمد الجامدین هم الذین یزعمون ان القرآن محرّف مزید فيه و منقوص منه» (الغدیر، ج ٣، ص ٣٠٨).
٦٨. ابوالقاسم محمد بن احمد بن جزی الکلبی متوفای ٧٤١ مؤلف التسهیل لعلوم التنزیل.
٦٩. التسهیل لعلوم التنزیل، ج ١، ص ٧٠.